www.jgk.imamreza.ac.ir

پژوهشنامه خراسان بزرگ

دوره ۱٤، شماره ۵۱، تابستان ۱٤۰۲

ISC | MSRT | ICI

شاپا چاپی: ۶۱۳۱-۲۲۵۱ شاپا الکترونیکی: ۱۶۷۱-۲۷۱۷

مقاله پژوهشی

خوانش فوکویی مؤلفه‌های حکومت‌مند مؤثر در برساخت هویت سرزمینی ایران عصر سامانی

احسان لشگری تفرشی*(الف)

الف) دانشیار، گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یزد، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۴

شماره صفحات: ۵۴-۴۳

واژگان کلیدی:

هویت سرزمینی، حکومت‌مندی، فوکو، جغرافیای سیاسی، حکومت سامانیان

استناد به مقاله:

لشگری تفرشی، احسان. (۱۴۰۲). «خوانش فوکویی مؤلفه‌های حکومت‌مند مؤثر در برساخت هویت سرزمینی ایران عصر سامانی». *پژوهشنامه خراسان بزرگ*. ١٤. (٥١)، ٤٣-٥٤.

از دستگاه خود برای اسکن و خواندن مقاله به صورت آنلاین استفاده کنید.

چکیده

هویت سرزمینی در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی میشل فوکو مشتمل بر مجموعه‌ای از نمادها و فرایندهایی است که توسط گفتمان اجتماعی-سیاسی در مقطع مشخص از تاریخ، مفصل‌بندی می‌گردد. در این دیدگاه، مرزهای هویتی جنبۀ طبیعی ندارد، بلکه امری برساخته است که در گذر زمان توسط قدرت سیاسی به‌صورت تجانسی در داخل یک قلمرو سیاسی تثبیت گردیده و احتمال بازساخت در آینده نیز وجود دارد. در این مقاله کوشش گردیده با اتکا به روش تفسیری و با استفاده از مضمون نظری حکومت‌مندی گفتمانی میشل فوکو، چگونگی صورت‌بندی هویت سرزمینی در عصر حکومت سامانی (۳۸۹-۲۸۷ق) در ایران واکاوی گردد. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که مفصل‌بندی هویت سرزمینی در عصر حکومت سامانی بر مبنای خوانش تلفیقی از آموزه‌های ایران باستان و اسلام و ارتقای زبان فارسی به‌مثابه زبان معیار بازنمایی گردید و اشتراک بین‌الاذهانی را در بین مردم ایران تقویت نمود. همچنین در دورۀ سامانی انتساب نَسَبی به پادشاهان اسطوره‌ای ایران باستان، مشروعیت ساخت مرزهای متمایز هویتی توسط رهبران سیاسی دورۀ سامانی را تأمین نموده بود، به‌طوری‌که شبکه پیچیده‌ای از روابط قدرت در این دوره با خلق تبار باستانی برای دودمان‌های حاکم و وارد نمودن آن در متون تاریخی (در قالب ارتباط دانش و قدرت) در تثبیت اشتراک بین‌الاذهانی در جامعه به‌کار گرفته شدند.

DOI: https://doi.org/10.22034/JGK.2023.344447.1058
URL: https://jgk.imamreza.ac.ir/article_179319.html

نویسنده مسئول مکاتبات: (Ehsanlashgari80@yahoo.com)

مقدمه

میشل فوکو ازجمله صاحب‌نظرانی است که با طرح مفاهیمی همچون دیرینه‌شناسی، تبارشناسی، اپیستمه، رابطه میان دانش و قدرت و به‌ویژه مفهوم حکومت‌مندی، موردتوجه بسیاری از اندیشمندان ازجمله در حوزهٔ جغرافیای سیاسی قرارگرفته است. در جغرافیای سیاسی متأثر از مفهوم حکومت‌مندی، ایدئولوژی‌های حاکمیتی با شکل‌دهی به گفتمان‌های خاص و با عملیاتی شدن بر پهنهٔ سرزمین جغرافیای سیاسی-فرهنگی خاص خود را تولید می‌نمایند (Mayhew, 2009: 390). حکومت‌مندی به‌منزلهٔ رشته‌ای از روابط در دورهٔ زمانی خاص با هدایت‌گری نهادهای حاکمیت ایجاد می‌شود و فرایند ساخت هویت و شیوه‌های تفکر و رفتار را سازماندهی می‌نماید (پارکر، ۱۳۸۶: ۲۰). به‌بیان‌دیگر، حکومت‌مندی در چارچوب نهادها، دانش‌ها و کنش‌های انضباطی قدرت، موجودیت می‌یابد. فوکو با طرح مفهوم حکومت‌مندی معتقد بود که از قرن هیجدهم میلادی به بعد، با شکل‌گیری حکومت مدرن، بسیاری از روش‌هایی که در زندان برای به کنترل درآوردن افراد مجرم به‌کار می‌رفت از طریق عملکرد سایر نهادهای انضباطی متأثر از قدرت سیاسی-تاریخی نظیر مدارس، ارتش، بیمارستان‌ها و غیره به‌کار گرفته می‌شد و به شکل قدرت مشرف بر حیات[1] درآمد. می‌توان گفت، علوم انسانی که مدعی شناخت و بهبود زندگی انسان است، به ایجاد جامعه‌ای کمک می‌کند که ویژگی اصلی آن کنترل همه‌جانبهٔ زندگی است (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۸۹). از این‌رو، عملکرد قدرت از طریق کارویژه‌های ایدئولوژیک بر فضای سرزمینی مسلط می‌گردد و این‌گونه است که افراد جامعه به‌سوی درونی‌سازی ابعاد ایدئولوژیک و هنجاری قدرت متمایل می‌شوند. بنابراین، آماج اصلی مفهوم حکومت‌مندی کنترل شهروندان، چارچوب عملکردی آن مبتنی بر اقتصاد سیاسی و ابزار تکنیکی ذاتی آن سامانه‌های امنیت هستند (فوکو، ۱۳۹۶: ۲۶۱).

در این راستا یکی از قلمروهای موضوعی مهم در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی، شناخت چگونگی ساخت مؤلفه‌های ادراک سرزمین توسط مردم متأثر از نقش‌آفرینی گفتمان‌ها و ساخت بین‌الاذهانی سرزمین است. این مفهوم به تحلیل شیوه‌هایی می‌پردازد که در طی آن سیستم‌های معنایی موردحمایت حاکمیت، فهم مردم از سرزمین خود را ساماندهی می‌نمایند (لورو و توال، ۱۳۸۰: ۶۵). درحالی‌که ناسیونالیسم به معنای دقیق کلمه ریشه در دنیای مدرن دارد، اما شکل‌دهی به حس مکانی و تداعی سرزمین صرفاً محصول دوران مدرن نیست (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۱). ساخت‌یابی ادراک مردم نسبت به سرزمین در هر مقطعی از تاریخ متأثر از فرایندهای سیاسی-اجتماعی، زمینه‌ساز ایجاد حس تعلق به سرزمین است. در چنین رهیافتی به‌جای تحقیق در صدق و کذب هنجارها و نمادهای ناسیونالیستی که اساساً در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی وجود ندارد، بر چگونگی برساخته شدن آن‌ها تأکید می‌نماید (Mouffe, 2012: 45 -46). بنابراین، ادراک مردم از سرزمین صرفاً جنبهٔ طبیعی ندارد، بلکه امری برساخته است که توسط قدرت سیاسی به‌صورت خاطرهٔ جمعی تثبیت گردیده و احتمال فروپاشی و بازساخت آن نیز وجود دارد (Braden and Shelley, 2000: 146). در این راستا، پس از فتح ایران توسط اعراب مسلمان و استیلای سیاسی آنان در برابر ایرانیان، به‌ویژه پس از خلافت اموی، هویت میهنی و فرهنگی ایرانیان به چالش کشیده شد. برخورد برتری‌جویانه و تحقیرآمیز خلافت اموی که در حقیقت یک دولت عربی محض محسوب می‌شد با اقوام غیرعرب و نزول منزلت و جایگاه اجتماعی مردمان غیرعرب به «موالی» و شهروند درجه دوم، به شکلی عمیق با پیشینه فرهنگی ایرانیان در تضاد بود. با قدرت یافتن بنی‌امیه و افزایش تعصب قومی در نظام سیاسی خلافت، ایرانیان «نهضت شعوبیه» را ساماندهی نمودند که به غرور و خودپسندی خلافت به دیدهٔ انتقاد می‌نگریست (پتروشفسکی، ۱۳۵۹: ۲۱۱).

پس از سقوط حکومت امویان در نیمه نخست سدهٔ دوم هجری و تشکیل خلافت عباسی که با مشارکت جدی ایرانیان صورت پذیرفت، زمینه لازم برای شکل‌گیری حکومت‌های محلی ایرانی فراهم شد، به‌طوری‌که در قرون

1 . Bio Power

سوم و چهارم هجری و در دورۀ خلفای عباسی، به‌تدریج حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل ایرانی در شرق و شمال شرق فلات ایران پدید آمد که به سبب موقعیت جغرافیایی و دوری از کانون خلافت و ریشه‌دار بودنِ سنت‌ها و باورهای ایرانی نقش مهمی در احیای میراث بومی و شکل‌دهی به هویت ایرانی ایفا نمودند (بارتولد، ۱۳٦٦: ۵۰۳)، چراکه حاکمان ایرانی به‌تدریج نظام حکومتی موروثی در محدودۀ قلمرو حاکمیتشان را ایجاد نموده و شروع به استقلال‌طلبی و کاهش وابستگی به کانون سیاسی حکومت در بغداد نمودند (خسروبیگی و ساجدی، ۱۳۹۴: ۲۹). در این راستا مناطق خراسان و ماوراءالنهر با پشت سر گذاشتن آسیب‌های ناشی از منازعات قبایل عرب-ایرانی به‌تدریج در سدۀ سوم هجری با ظهور سلسله‌های مستقل ایرانی زمینه لازم جهت بازساخت گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی نوین را پیدا نمود. در این راستا سامانیان (۲۸۷- ۳۸۹ق) به دلیل قرارگیری در مسیرهای تجاری و رونق کشاورزی و همچنین به دلیل اتخاذ سیاست تساهل دینی و همزیستی مسالمت‌آمیز با خلفای عباسی، هویت سرزمینی متمایزی را ایجاد نمودند که با دوره‌های تاریخی پیش از آن متفاوت بود. از این‌رو، اگرچه سامانیان در ابتدا به‌عنوان والیان دست‌نشاندۀ طاهریان قلمداد می‌شدند (ناجی، ۱۳۸٦: ۲۳)، اما پس از قرارگیری در مصدر قدرت و تشکیل حکومت مستقل، گفتمان متمایزی را در ایجاد مرزهای هویتی ایجاد نمودند که کمتر از منظر تطبیق‌پذیری با مفهوم حکومت‌مندی فوکو مورد توجه قرارگرفته است. در این پژوهش، کوشش گردیده مؤلفه‌های گفتمانی عصر سامانی در برساخت ادراک سرزمین در اذهان مردم و چگونگی عملکرد آن در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی فوکو موردمطالعه قرار گیرد.

پیشینه پژوهش

در مستندات مرتبط با مطالعۀ چگونگی ظهور هویت سرزمینی در ایران غالباً گزاره‌های خطی و تعمیم‌گرا در باب ظهور این پدیده در ایران ارائه شده است. از جمله این آثار می توان به کتاب حمید احمدی تحت عنوان *قومیت و قوم گرایی در ایران* و یا کتاب *جغرافیای سیاسی ایران* تألیف محمدرضا حافظ‌نیا و یا *مفهوم پردازی ایرانشهر* توسط سیدجواد طباطبایی اشاره نمود. این در حالی است که در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی فوکو، هویت سرزمینی پدیده‌ای مربوط به زمان و مکان معین است که به صورت انعکاسی تبلور یافته است. در این راستا، در مستنداتی که برساخت هویت سرزمینی در عصر سامانیان را با انگارۀ گفتمانی بررسی نموده نیز جامعیت لازم در چگونگی مفصل‌بندی جغرافیای خاصی از هویت در این دوره مورد توجه قرار نگرفته است. ازجمله در کتاب محمدرضا ناجی تحت عنوان *فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان* صرفاً تساهل دینی و همزیستی مسالمت‌آمیز حکام سامانی با خلفای عباسی مورد توجه قرار گرفته و برساخت هویت سرزمینی مبتنی بر انتساب پادشاهان سامانی به فرمانروایان ایران باستان مورد کنکاش قرار نگرفته است. داود فیرحی نیز در کتاب *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، انتساب نسبی پادشاهان ایران باستان را عامل قلمروسازی هویتی سامانیان با دستگاه خلافت عباسی دانسته و به نمادسازی و ارجحیت‌یابی زبان توسط حکومت سامانیان اشاره ننموده است.

روش پژوهش

در این راستا در مرحله اول در بخش نظری پژوهش چگونگی ساخت ذهنیت تعلق به سرزمین در چارچوب دیدگاه حکومت‌مندی فوکو تعریف گردیده است. سپس با تلفیق این تعریف با دال‌های نمادپردازی شده از تاریخ ایران باستان در دورۀ حکومت سامانی، چگونگی مفصل‌بندی و مؤلفه‌های مؤثر بر تطبیق عناصر ملت و سرزمین در جهت برساخت جغرافیای هویت ایرانی در این دوره تاریخی موردبحث قرارگرفته است.

هویت سرزمینی و گفتمان‌های حاکمیتی

در دهه‌های اخیر خاستگاه هویت سرزمینی یا همان مفهوم مصطلح ملت بسیار بحث‌برانگیز شده و حتي واقعیت وجود ملیت نیز زیر سؤال رفته است. این مشاجره تا حدودي مربوط مي‌شود به اینکه آیا ملت‌ها عمیقاً ریشه‌دار و قدیمي هستند و یا پدیده‌اي نسبتاً جدید محسوب می‌شوند. برخي از اندیشمندان استدلال مي‌کنند که ملت‌ها قرن‌ها پیش از عصر ملي‌گرایي وجود داشته‌اند و از ماهیت تاریخي برخوردارند. در مقابل، برخی دیگر اعتقاد دارند که ویژگي‌ها و شکاف‌هاي فرهنگي به‌طور نامحدودي شکل‌پذیر بوده و

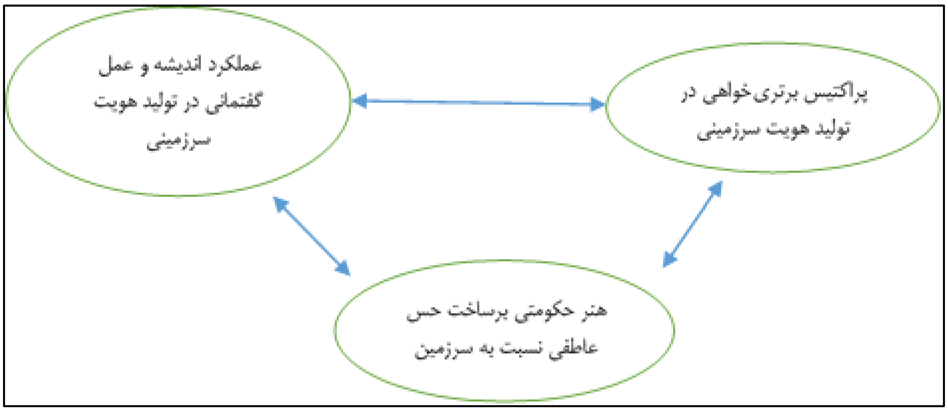
دستخوش بهره‌برداري نخبگان قرار می‌گیرد. به اعتقاد این دسته از اندیشمندان، ملت را می‌توان ساخت و سیاستمداران ملت‌ها را خلق می‌کنند (موير، ۱۳۷۹: ۱۱۵). در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی فوکو، ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی پدیده‌ای نوین بوده است که در چارچوب گفتمان حکومت مدرن ظهور نمود و در طی آن تمامیت ارضی و سرنوشت سیاسی-اجتماعی ساکنان یک سرزمین به یکدیگر پیوند یافت. درنتیجه، به مجموعه‌ای از آموزه‌ها در بین افراد یک سرزمین نیاز بود تا آن‌ها بتوانند هرچه بیشتر با یکدیگر احساس اشتراک نمایند. به‌بیان‌دیگر، با تشکیل حکومت مدرن، هویت‌سازی نیز جنبهٔ سیاسی پیدا نموده و حکومت‌ها به ساکنانشان به‌گونه‌ای القاء نمودند که دارای سرزمین، تاریخ و موطن مشترک هستند و به‌این‌ترتیب فرایند ملت‌سازی نیز شکل گرفت. به دنبال آن، متمایزسازی و شکل‌گیری مرزهای هویتی و فرهنگی ظهور می‌یابد که با در برابر هم قرار دادن هویت‌ها به آن‌ها هستی و معنا داده و جغرافیای سیاسی-فرهنگی خاص خود را شکل می‌دهد.

این در حالی بود که مؤلفه‌های شکل‌گیری هویت سرزمینی می‌تواند در هر مقطعی از زمان توسط گفتمان‌های سیاسی تاریخی بازساخت گردد. در حقیقت، ساخت هویت ملی محصول فرایندهای گفتمانی و به‌طور دقیق‌تر جزئی از کشمکش‌های گفتمانی و درنتیجه سیال و تغییرپذیر است (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۲۰۱-۲۰۲). از این‌رو، فهم چگونگی سازوکارهای تثبیت معانی هویتی به‌ویژه در مقیاس سرزمین، نمایانگر چگونگی ساماندهی دال‌های اجتماعی-تاریخی در جهت برساخت جغرافیای سیاسی کشور و انطباق عناصر سرزمین و ملت با یکدیگر دارد (Wendt, 1992: 126). هویت سرزمینی از یک‌سو بیان‌گر مرزهای فرهنگی و سیاسی و از سوی دیگر در ذات خود مبین برتری‌خواهی نسبت به دیگران است. بنابراین، هویت سرزمینی فرایندی اجتماعی، احساسی و درعین‌حال تاریخی است (بیگدلی، ۱۳۸۳: ۱۷۲) که توسط گفتمان‌های حاکمیتی و در مقطع مشخصی از تاریخ مفصل‌بندی می‌گردد. به‌بیان‌دیگر، مرزهای یک قلمرو سیاسی جهت تشکیل نیازمند مؤلفه‌های وحدت‌بخش و تجانس‌آفرین و شکل‌دهی به روح جمعی در یک جامعه است. در هر گفتمان حاکمیتی، تفسیری جامع و بینشی منظم از هویت ملی و به‌تبع آن نحوهٔ انطباق حکومت، ملت و سرزمین وجود دارد که با عینیت یافتن آن، فرد قادر می‌شود موضع خود را در برخورد با جهان و دیگران به‌صورت مشخص بیان نماید. از این‌رو، ساخت هویت سرزمینی در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی فوکو در جغرافیای سیاسی هر کشوری پدیده‌ای منحصربه‌فرد بوده و قابلیت تعمیم‌پذیری ندارد. درواقع، حکومت‌مندی هویت سرزمینی مشتمل بر دیرینه‌شناسی چگونگی عملکرد مؤلفه‌های گفتمانی ساخت هویت در مقطع مشخصی از تاریخ است. البته فوکو قائل به تحول تکاملی در این انتقال نیست و برای هرکدام از آن‌ها صورت‌بندی مجزایی متصور بود (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

در چارچوب این دیدگاه، اثرگذاری حاکمیت بر ساخت هویت ملی از طریق دو سازوکار قابل انجام است، یکی سازوکار نهادهای حاکمیتی مشتمل بر دولت، ارتش، پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها و غیره که با قوهٔ قهریه سروکار دارند و دیگری ساز و برگ ایدئولوژیک دولت که سازوکار نرم‌افزاری ساخت هویت ملی به‌وسیلهٔ حاکمیت را شکل می‌دهد. اگرچه ممکن است گروه‌های مذهبی، اقتصادی و فرهنگی منابعی برای تعیین غیریت‌سازی هویتی باشند، اما درنهایت برآیند عمل آن‌ها در دولت سیاسی تبلوریافته و حتی مثلاً یک گروه مذهبی از این اقبال برخوردار شد که در تعیین غیریت‌سازی به ایفای نقش پرداخته و هویت مذهبیشان را در چارچوب یک فرایند سیاسی به عمل سیاسی تبدیل نمایند (اشمیت، ۱۳۹۲: ٦٥). به همین دلیل بود که فوکو تحلیل عملکرد حکمرانی بر قلمرو، جمعیت و امنیت را در قالب مفهوم حکومت‌مندی ارائه نمود (Foucault, 2004: 69). در چارچوب این مفهوم، تعادل و نظم مطلق فقط هنگامی حاصل می‌شود که همه تضادها میان مراتب فروتر در یک نهاد پایانی از میان برود که این نهاد پایانی در قالب مفهوم حکومت تداوم می‌یابد. یکی از دلایل ورود حکومت در ساماندهی روابط اجتماعی و فرهنگی و تعیین معیارهای انضباطی، تعارض بین منافع نیروها و نهادهای اجتماعی و فرهنگی با یکدیگر است، چراکه هریک از طرفین منافع خاصی دارند که عموماً در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند و این تعارض نمی‌تواند بر عهدهٔ هیچ‌یک از طرفین

گذارده شود. بنابراین، وجود نهادی مستقل از هر دو ضرورت می‌یابد که حاکمیت این وظیفه را بر عهده دارد.

بر این مبنا یکی از پیامدهای معرفت‌شناختی حکومت‌مندی، هدایت تجویزات علوم انسانی و اجتماعی به‌سوی ارائه راهکارهای لازم جهت حصول همبستگی و تجانس اجتماعی است. به‌بیان‌دیگر، نیاز به فرایندهای سراسر بین و اشتراک آفرین و درعین‌حال غیریت‌ساز، موجب ظهور حوزه‌های معرفتی در ادبیات، تاریخ و فرهنگ جهت شناسایی و یافتن مجموعه‌ای از نمادها جهت ایجاد هویت مشترک می‌گردد. ازجمله چگونگی شکل گرفتن پدیده‌ای بنام ملت با هویت جغرافیایی مشخص حاصل دخالت‌گری هژمونی سیاسی در جهت معنا بخشیدن به این باهم بودگی سرزمینی در برابر رقبا است. از این‌رو، بخش مهمی از علوم اجتماعی حاصل نیاز نهادهای سیاسی به ایجاد توجیحات لازم جهت قلمروسازی و تمایزآفرینی می‌گردد و این نیاز مستلزم بسیج توانایی بخش مهمی از روشنفکران و محققان بوده است.



شکل ۱: اضلاع تئوریک تولید هویت سرزمینی حکومت‌مند (مأخذ: نگارنده)

الگوی تلفیقی آموزه‌های دین اسلام و ایران باستان در برساخت هویت سرزمینی

در ۲۶۱ق که معتمد خلیفه حکومت عباسی در مخالفت با یعقوب لیث، فرمان حکومت ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد فرستاد (ممبینی و فروزانی، ۱۳۹۷: ۳۳)، نوعی مشروعیت سیاسی-مذهبی برای خاندان سامانیان شکل گرفت که متمایز از الگوی گفتمانی مشروعیت صفاریان بود. به‌بیان‌دیگر، برخلاف حکومت صفاریان که دنبال واگرایی و استقلال‌طلبی فرهنگی-سیاسی از خلافت عباسیان بودند و کوشش داشتند از این طریق برای خود مشروعیت کسب نمایند، سامانیان با برساخت ملی-مذهبی نوعی از همگرایی را در جغرافیای سیاسی سامانیان رقم زدند که این دوگانگی را در کنار هم قرار دادند. از این‌رو، اعطای منشور امارت ماوراءالنهر از جانب خلیفه عباسی به سامانیان جهت مهار یعقوب لیث صفاری، زمینه‌ساز همزیستی آموزه‌های ایران باستان و منویات خلافت بود (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۵۶). از سوی دیگر، سامانیان به جهت وابستگی به خاندان‌های قدیمی و با نفوذ، از آداب و رسوم فرهنگ اصلی ایرانی آگاه بودند. به جهت برخورداری رابطه نزدیک با حاکمان عباسی، با دین اسلام نیز آشنا بودند و نوعی توازن را میان خواسته‌ها و تمایلات ملی و احکام اسلامی به وجود آوردند. در این راستا، خاستگاه اجتماعی دهقانی سامانیان موجب گردیده بود که این خاندان با عناصر هویتی پیش از اسلام به گونه شفاهی آشنا باشند (رضوی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۳۵).

همچنین گفتمان تلفیقی اسلام و ایران باستان منبعث از حضور عالمان دینی اهل تسنن در ماوراءالنهر و رونق مدارس علوم دینی در این منطقه بود، چنانکه بسیاری از جویندگان علوم دینی از سراسر جهان اسلام به این منطقه عزیمت می‌نمودند. از این‌رو، حکومت سامانی برای کسب مشروعیت، آموزه‌های اسلامی را نیز به‌کار گرفت (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۸). ضمن اینکه ماوراءالنهر به‌ویژه بخارا در هنگام فتوحات اعراب موردتوجه آن‌ها واقع‌شده بود و تعداد زیادی از قبایل عرب به این نواحی کوچیده و در آن مستقر شده بودند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۶۱). پیش از طاهریان در خراسان خاندان سامانی در این منطقه دارای نفوذ سیاسی بودند و نیای آن‌ها «سامان خدات» در دورهٔ امویان به اسلام گروید و

به گسترش اسلام در منطقه کمک نموده بود (براهوئی و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۵). تبعیت ظاهری حاکمان سامانی از خلافت عباسی بغداد موجب شد طبقه روحانیون و علمای دین در ماوراءالنهر، از امرای سامانی حمایت نمایند. امرای سامانی نیز از نظرات مشورتی علمای اسلامی در امور حکمرانی استفاده و این مسئله به افزایش اعتبار و مشروعیت سامانیان کمک می‌نمود. برآیند این عوامل، زمینه ظهور یک متن فضایی-سیاسی متمایز را در عهد سامانیان فراهم نمود که ضمن حفظ آموزه‌های اسلامی، به سنت‌های کهن ایرانی پایبند بود.

هدف امیران سامانی از این رویکرد، گشایش راهی به‌سوی احیا استقلال سیاسی از طریق برساخت یک هویت فرهنگی تلفیقی بود، زیرا دریافته بودند، فارغ از احیای سنت‌های فرهنگی کهن و تلفیق آن با آموزه‌های اسلامی، استواری پایه‌های استقلال آنان امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، برخلاف جریان‌های ضدخلافت مقارن با دورۀ سامانیان که دارای اعتقاداتی راسخ به تاریخ ایران باستان بودند و به‌صورت شورش‌های نظیر بابک خرمدین و المقنع ظاهر شدند و یا به‌صورت قیام تند استقلال‌طلبانه همچون حکومت صفاریان، گفتمان حکومت‌مند سامانیان بر مبنای تلفیق ایرانیت باستانی و اسلامیت سنی‌گرا پی‌ریزی شد. آنان ضمن گسترش فرهنگ ایران باستان به فرهنگ اسلامی نیز توجه نشان دادند و مخالفت با فرهنگ اسلامی را لازمۀ احیای فرهنگ باستانی ندانستند و به توسعه علوم قرآنی، تفسیر، حدیث و فقه نیز توجه نشان دادند (ایزدی و حسینی، ۱۳۹۴: ۱۲۵).

این گفتمان تلفیقی ضمن کوشش جهت همراه نمودن طبقه دیوانیان، دهقانان و روحانیون، تلاش نمود تا تحت‌تأثیر ضعف دستگاه خلافت و در رقابت با سایر گفتمان‌های رقیب نظیر دستگاه ایدئولوژیک آل‌بویه و دکترین تشیع اسماعیلی با مؤلفه‌های عقل‌گرا و اخلاقی‌تر مفصل‌بندی گفتمانی خود را ساماندهی نمایند. از این‌رو، در عهد سامانیان گفتمان‌های سیاسی بدیل همانند استیلای مفهوم ایرانشهری و یا امامت شیعی هرگز نتوانست جایگزین سیاسی گفتمان تلفیقی ایرانی-اسلامی گردد. باوجود اقتدار حکومت سامانی، این سلسله پادشاهی هیچ‌گاه سیاست سخت‌گیرانه‌ای را در جهت حذف ادیان و مذاهب غیر اسلامی در گسترۀ قلمرو خود در پیش نگرفت (فرای، ۱۳٦٥: ۱٥٤). غیر از اسلام که به‌عنوان دین رسمی مورد تأیید دستگاه حکومت بود، ادیان زرتشتی، یهودی و مسیحیت نیز در این قلمرو سیاسی دارای پیروانی بودند (مقدسی، ۱۳۸٥: ٦۸٤). اتخاذ رویکرد تساهل و تسامح توسط حاکمان سامانی موجب تثبیت گفتمان تلفیقی در برساخت جغرافیای هویتی این دوره گردید.

فارسی، زبان گفتمان فرهنگی-سیاسی

یکی دیگر از مؤلفه‌های گفتمانی ساخت هویت سرزمینی در عصر سامانی، ارجحیت‌یابی زبان فارسی به‌عنوان نماد گفتمان اسلامی-ایرانی توسط نهادهای قدرت سیاسی در این دوره بود. به‌بیان‌دیگر، نخستین قلمرو سیاسی بعد از ورود اسلام به ایران که زبان فارسی در آن به زبان معیار مبدل شد، در دورۀ سامانیان شکل گرفت. اگرچه شروع رسمیت یافتن زبان فارسی در دورۀ صفاریان اتفاق افتاد، اما سامانیان در احیای شعر و ادب فارسی و سرایش حماسه‌های ایرانی بیشترین تأثیر را داشتند و نخستین آثار نظم و نثر فارسی بعد از اسلام در ایران در این دوره تدوین شد (معروف و شایگان‌فرد، ۱۳۹۸: ۷۲)، به‌طوری‌که با انتخاب این زبان به‌عنوان زبان معیار، بسیاری از متون و آثار نوشتاری و ازجمله متون دینی به زبان فارسی نگاشته شد و ازجمله در این دوره، *قرآن* به زبان فارسی ترجمه گردید. همچنین در دورۀ سامانی زبان نقش مهمی در انتقال نمادهای عصر ایران باستان به عهده گرفت و امیران سامانی اهتمام ویژه‌ای به گسترش ترجمه و نگارش متون کهن مربوط به ایران باستان به زبان فارسی داشتند (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۲۰٥).

به‌طورکلی شرق ایران خاستگاه جغرافیایی ظهور حماسه‌های باستانی و میراث‌دار نهضت شعوبیه بود که با ارجحیت‌دهی به زبان فارسی در عهد سامانی کتب فاخری همچون *شاهنامه* در آن تجلی پیدا نمود (فرای، ۱۳۸۸: ٦۹). تشویق شاعران به آفرینش منظومه‌های نظم و نثر توسط حاکمان سامانی و کتابت ادبیات شفاهی به ارث رسیده از عصر ایران باستان، اشتراک بین‌الاذهانی قابل‌توجهی را در قلمرو سیاسی سامانی فراهم می‌نمود. ضمن اینکه واژه‌سازی و تألیف آثار تخصصی به زبان فارسی برای نخستین‌بار پس از

ورود اسلام به ایران، در این دوره آغاز گردید، ازجمله در علم جغرافیا و در جهت استفاده از آن در جهت هویت آفرینی ساکنان قلمرو سامانی، نخستین کتاب جغرافیا به فارسی نگاشته شد (نفیسی، ۱۳۸۲: ۲۴۰). در این راستا، حاکمان سامانی به ترجمه آثاری همچون تاریخ طبری، تفسیر طبری و اهمیت‌دهی به آثار شاعران اهتمام ورزیدند و نخستین سلسله ایرانی بودند که در پرورش شعرا و ادبای فارسی‌زبان، توجه ویژه نشان دادند.

این گفتمان سیاسی-تاریخی زبان پارسی قادر گردید زبان عربی و کارگزاران آن را در قلمرو سامانی محدود نماید و زبان فارسی را که پس از حدود سه قرن از ورود اسلام به ایران همچنان به‌عنوان زبان محاوره در بین اکثریت مردم ایران رایج بود را به زبان معیار تبدیل و به‌سرعت اشاعه دهد (بهار، ۱۳۸۱: ۴۷). همچنین در این دوره غیریت‌سازی و افتراق‌آفرینی هرچه بیشتر در قالب مؤلفه زبان تداعی یافت و زبان فارسی به‌عنوان زبان قدرت سیاسی در برابر زبان عربی قرار گرفت (ثواقب، ۱۳۹۳: ۱۸). بیش از آن هرچند در نقاط روستایی و در میان عامهٔ مردم زبان فارسی ایران باستان رایج بود، اما در دیوان دولتی و زبان قدرت جایگاه و رونق چندانی نداشت. تبدیل زبان فارسی به زبان قدرت سبب گردید که هرچه بیشتر تمایز مرزهای فرهنگی سامانی با خلافت عباسی به کمک زبان انجام پذیرد. همچنین حکومت سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان سد استواری در برابر تهاجمات ترکان آسیای مرکزی بود و غیریت‌سازی زبان فارسی در برابر زبان ترکی نیز بر اهمیت مؤلفه زبان به‌مثابه دال مرکزی در مفصل‌بندی گفتمان فرهنگی سامانیان می‌افزود. به‌ویژه با گسترش امکان کتابت، زبان قادر بود میراث حکومت‌ها را بیش از گذشته به آیندگان معرفی نماید. از این‌رو، اشتیاق پادشاهان دورهٔ سامانی به مکتوب‌سازی شکوه نهاد قدرت و استخدام شعرا و ادیبان جهت وصف این شکوه، موجب تبدیل متون ادبی به ابزاری جهت ایجاد اطاعت و همبستگی میان مردم گردید.

از سوی دیگر، مفصل‌بندی زبانی هر مقطع از تاریخ بر اساس میزان قبض و بسط تعصب مذهبی، طایفه‌ای و قومی دارای الگوی متفاوتی از شناوری و ایهام بوده است. به‌بیان‌دیگر، در جغرافیای تاریخی ایران هرگاه شدت تعصب مذهبی و قومی کاهش یافته، به دنبال آن از میزان تکرر ایهام و شناوری زبان کاسته شده است که در دورهٔ سامانیان نیز صورت‌بندی زبان فارسی از چنین روندی پیروی نموده است. در نقطه مقابل، هرگاه میزان تعصب مذهبی یا قومی افزایش‌یافته و یا میزان امنیت و نظم اجتماعی کاسته شده است، میزان ایهام در زبان فارسی افزایش‌یافته است. در این راستا، به سبب اتخاذ رویکرد تساهل و تسامح توسط حکام ساسانی، سادگی و روانی کلام در متون ادبی این دوره برجسته است، ازجمله مضامین اشعار این دوره عاری از پیچیدگی‌ها، ابهامات و غالباً در مورد طبیعت و به‌ویژه سرشار از مضامین حماسی متعلق به ایران باستان بود (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۱۷) که می‌توانست روح میهن‌خواهی را در میان مردم برانگیخته نماید. تحت‌تأثیر این گفتمان، شعرا در آثارشان از قهرمانان باستانی همچون جمشید، کیکاوس، سیاوش و غیره یاد نموده‌اند که حس مکانی مردم را به‌سوی توجه بیشتر به نمادهای ایران باستان سوق می‌داد.

از سوی دیگر، ترجمه کتب فلاسفه یونانی در عهد سامانی فرصت مغتنمی را برای متکلمان و فلاسفه جهت گسترش علوم عقلی و متعاقب آن سبب‌ساز کاهش دامنه تعصبات مذهبی در عهد سامانی گردید و این مسئله نیز امکان گفتمان تلفیقی متشکل از آموزه‌های اسلام و ایران باستان را فراهم نمود. ازاین‌جهت، در بُعد نظری تلاش برای احیای سنن تاریخی با تألیف کتب نظم و نثر و سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها ضمن ارتقای پویایی زبان فارسی به‌مثابه زبان قدرت، امکان ظهور گفتمان تلفیقی ایران باستان و دین اسلام را نیز فراهم نمودند (فیرحی، ۱۳۷۸: ۷۵)، چراکه زبان فارسی هم دارای مضامین مربوط به تاریخ ایران باستان بود و هم از طریق نهضت ترجمه در این دوره موجب گسترش آموزه‌های اسلامی در میان مردم گردیده بود.

از سوی دیگر، رونق تجارت و بازرگانی در سایه امنیت و آرامش این دوره توان پرداخت مالیات این طبقه یکجانشین شهری را افزایش داده بود. همچنین، وجود زمین‌های کشاورزی وسیع و قرارگیری در مسیرهای تجاری شرق و غرب و بهره‌برداری از معادن متعدد طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی نیز به تقویت قدرت مالی حکومت در حمایت از ادبا و شعرای این دوره و به دنبال آن قوام زبان فارسی یاری رسانده

بود (کوشازاده و همکاران، ۱۳۹۴: ۴۳). شعرا در جهت برساخت و تقویت زبان معیار به حدی مورد تشویق و حمایت قرار گرفتند که آثار آن در زبان فارسی تا قرن‌ها پس از آن نیز تداوم یافت (ثواقب و کرمعلی، ۱۳۹۷: ۷۳). ضمن اینکه خاستگاه دهقانی سامانیان به‌مثابه طبقه‌ای زمین‌دار و یکجانشین موجب شده بود که آنان به تاریخ ایران باستان آشنا بوده و خود ناقل روایات و سنت‌های ایران باستان باشند (رزمجو، ۱۳۸۸: ۷۱). از این‌رو، ظرفیتِ زمینه‌مند تاریخی نزد آن‌ها جهت استفاده از متون فارسی ایران باستان جهت ساخت هویت سرزمینی فراهم بود.

برساخت فره‌ایزدی نهاد پادشاهی و نسبت آن با ایجاد هویت سرزمینی

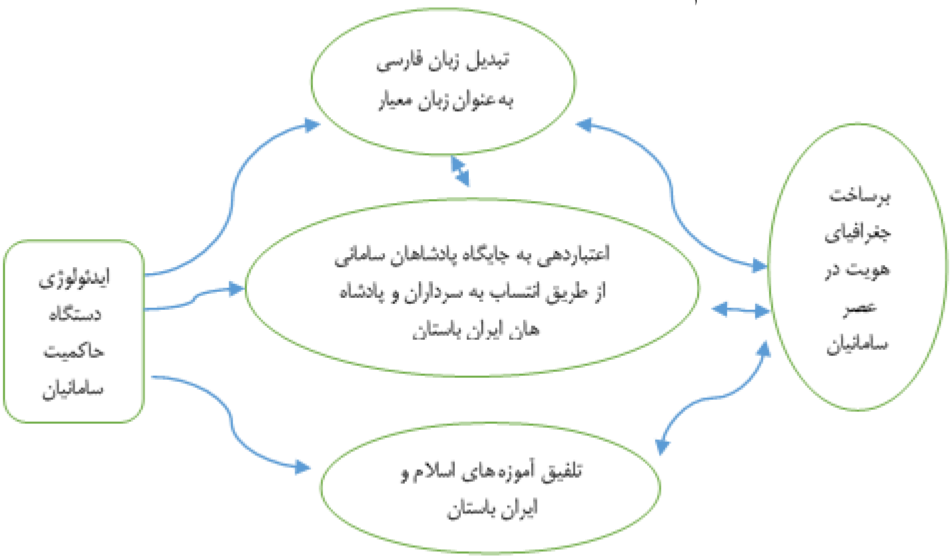
اصولاً قدرت سیاسی در ذات خود متضمن نابرابری است و در میان نابرابری‌های انسانی هیچ‌یک به‌اندازهٔ نابرابری در برخورداری از قدرت سیاسی نیازمند اخذ مشروعیت نیست. بنابراین، دستگاه قدرت در هر دوره‌ای جهت تأمین مشروعیت به اطاعت درآوردن طوایف و اتباع، ناگزیر بوده در چارچوب گفتمان موردنظر خود ترکیبی از توجیحات اخلاقی، فرهنگی و تاریخی را شکل دهد (Moosavi and Kasraei, 2010: 140). یکی از زمینه‌های مهم کسب مشروعیت در جغرافیای سیاسی-تاریخی پیشامدرن ایران، آفرینش ایمان معنوی نسبت به قدرت سیاسی و استفاده از امر دینی توسط حاکمیت جهت ایجاد تجانس اجتماعی بوده است (شجاعی‌زند، ١٣٧٦: ١٨٠)، به‌طوری‌که بخشی از زمینه‌های ساخت واحد سیاسی سرزمینی در تاریخ ایران ناشی از جایگاه قدسی فرمانروا بوده و فرمانروا نقش میانجی را میان خدا، سرزمین و اقوام تابع ایفا می‌نمود. شاه آرمانی با جایگاه فره‌ایزدی، به‌عنوان نماینده و برگزیدهٔ خدا بر روی زمین محسوب می‌شد و با مجموعه‌ای از صفات منحصربه‌فرد از سایر افراد جامعه متمایز می‌گردید و وظیفه برقراری نظم و عدالت را بر عهده می‌گرفت. این عدالت با خویش‌کاری و سلسله‌مراتب اجتماعی در پیوند بود و با آنچه از مفهوم عدالت به معنای مساوات و برابری مستفاد می‌گردید، مغایرت داشت.

در دورهٔ سامانی نیز یکی از مؤلفه‌های گفتمانی ساخت هویت مشترک، انتساب نَسَبی به پادشاهان اسطوره‌ای ایران باستان بود (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۱۰). حاکمان سامانی ضمن ابراز جدیت در گسترش دین اسلام، درعین‌حال خود را به شخصیت‌های اساطیری ایران قبل از اسلام نیز منتسب می‌نمودند تا به حفظ تمایز امیران سامانی با مردم مشروعیت داده شود. بر این مبنا، در این دوره ایجاد مشروعیت جهت ایجاد اشتراک بین‌الاذهانی میان مردم، خلق گزاره‌هایی متناسب با مفاهیم تاریخ ایرانیان به‌ویژه سلسله ساسانی ازجمله انتساب به پادشاهان فره‌ایزدی آن، مورد بازنمایی قرار گرفت. اصولاً برجسته‌سازی و معرفی بخشی از تاریخ توسط حاکمیت به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی ساخت مرزهای هویتی شناخته می‌شود (میلز، ۱۳۸۳: ۴۰-۴۱)، به‌طوری‌که دال مرکزی هویت سرزمینی مبتنی بر شکلی از مفاهیم و دوران تاریخی برجسته شده‌ای است که تلاش می‌نماید شهروندان را با استناد به آن برای دفاع از سرزمین بسیج نماید (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۹-۲۰).

در این راستا امیران سامانی کوشیدند با جعل نَسَبی دروغین، خود را به پادشاهان ایران پیش از اسلام به‌ویژه سلسله ساسانی مربوط نمایند تا حکومت وراثتی حق آن‌ها تلقی شود. در تصورات باستانی ایرانیان پادشاه فره‌ایزدی، جلوه‌گاه ذهنی یک حکومت مقتدر را بازنمایی می‌نمود و حاکمان سامانی نیز درصدد بودند از این نماد در جهت ساخت هویت منسجم سرزمینی بهره‌برداری نمایند. از سوی دیگر، اندیشه پادشاهی فره‌ایزدی در متن تاریخی ایران باستان بر دسته‌ای از باورها و اعتقادات استوار بود که عدالت و حاکمیت را غیرقابل‌تفکیک از هم می‌دانست. هم‌ذات‌پنداری با این مفهوم تاریخی می‌توانست مشروعیت حاکمان سامانی را جهت ایجاد تجانس اجتماعی تأمین نماید. از این‌رو، مشکل عمده در این دوره این بود که هیچ‌یک از پادشاهان ساسانی به‌طور مستقیم بر ماوراءالنهر سلطه نداشتند و انتساب یکی از خاندان‌های ماوراءالنهر به پادشاهان ساسانی غیرقابل‌باور قلمداد می‌شد. بر این اساس، امرای سامانی خود را به یکی از فرماندهان بزرگ ساسانی به نام بهرام چوبین منتسب گردانیدند که مدتی را به پادشاهی ایران نشسته بود و به ماوراءالنهر نیز لشکرکشی نموده بود (هروی، ۱۳۷۱: ۲۲۹).

در گفتمان سامانیان بازنمایی از پادشاه مقتدر مبتنی بر میراث ایران باستان قادر بود رابطهٔ سلسله مراتبی خلفای عباسی را با امیران سامانی به رابطه‌ای عرضی مبدل سازد. از این‌رو، زمانی که سامانیان دولت مقتدر ملی را در ایران برپا نمودند، نام خود را از امیر به پادشاه تغییر دادند (میراحمدی، ۱۳٦۸: ۱۴۹) و از مضامین زبان فارسی کهن در راستای قدرت بخشیدن و هژمونیک نمودن ادعای پادشاهان باستانی ایران استفاده نمودند (Yarshter, 1983: 369). همچنین، انتخاب بخارا به‌عنوان شهر پایتختی نیز به قوام جایگاه سنتی پادشاهان سامانی در چارچوب متن ایرانشهری یاری رساند، چراکه این شهر قبل از ورود اسلام به ایران در گلوگاه ارتباطی شاهنشاهی ساسانی با چین قرار داشت و یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های جغرافیایی نمادهای پادشاهان ساسانی در منطقه ماوراءالنهر بود (رحمتی، ۱۳۹۴: ۵۰).

بر این مبنا، شبکه پیچیده‌ای از روابط قدرت در این دوره با خلق و صحه‌گذاری بر تبار باستانی دودمان‌های سامانی و وارد نمودن آن در متون تاریخی (در قالب ارتباط دانش و قدرت) در تثبیت اشتراک بین‌الاذهانی در جامعه و ساخت هویت سرزمینی مؤثر واقع گردید. شارحان قدرت نیز در این دوره در سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌های سیاسی ضمن اتکا به آموزه‌های اسلامی و اندیشه سیاسی ایران باستان، جایگاه فره‌ایزدی پادشاه را در راستای ایجاد هویت سرزمینی و انسجام اجتماعی بسیار کلیدی ارزیابی نمودند و این مسئله استقلال هویتی قلمرو سامانی را از دستگاه خلافت عباسی موجب شد.



شکل ۲: مؤلفه‌های حکومت‌مند مؤثر بر ساخت هویت سرزمینی در عصر سامانیان (مأخذ: نگارنده)

نتیجه‌گیری

مناطق شرقی فلات ایران به سبب موقعیت جغرافیایی و دوری از پایتخت خلافت و همچنین ریشه‌دار بودن سنت‌ها و باورهای ایران باستان در آن، نقش مهمی در حفظ میراث بومی و بازساخت هویت سرزمینی ایران داشته است. در قرن سوم و چهارم هجری با تشکیل حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی ازجمله صفاریان و سامانیان، تلاش برای تولید هویت سرزمینی و ساخت ادراک نوین در میان مردم نسبت به حکومت و کشور شتاب بیشتری یافت. به‌بیان‌دیگر، شکل‌گیری حکومت محلی در ایران تعدد گفتمان‌های برساخت بعد فرهنگی فضای سرزمینی را موجب شد، به‌طوری‌که در هرکدام از این حکومت‌ها گونه‌ای از گفتمان‌ها فعال گردید که در دورهٔ خود چشم‌انداز متمایزی از هویت سرزمینی را میان مردم ایجاد نمود. گفتمان حکومت‌مند عصر سامانیان در وهله اول درصدد مشروعیت‌آفرینی برای خود جهت خلق هویت مشترک از طریق هم‌ذات‌پنداری با حکومت‌های پیش از اسلام به‌ویژه ساسانی بود. این در حالی بود که با توجه به گسترهٔ وسیع پیروان دین اسلام و وجود عالمان دینی در منطقه ماوراءالنهر، این حکومت از تضعیف آموزه‌های اسلام در دوره خود دوری گزید و نوعی گفتمان تلفیقی را اساس ساخت مرزهای هویتی این دوره قرار داد. سامانیان در پرتو توازنی که در روابط با خلفای عباسی ایجاد

نمودند، در میان علما و پیروان مسلمان به کسب مشروعیت پرداخته و متن جغرافیایی گفتمان تلفیقی اسلام و ایران باستان را ایجاد نمودند. درعین‌حال، باوجود اقتدار حکومت و نیز نفوذ علمای اسلامی در دستگاه حکومت، کوششی در جهت ایجاد محدودیت بر ادیان و مذاهب مختلف صورت نگرفت و گفتمان تلفیقی اسلام و ایران باستان زمینه وسیعی را برای پذیرش مذاهب و ادیان مختلف فراهم نمود. از سوی دیگر، ساخت سیاسی هویت سرزمینی در دورۀ حکومت سامانی فارغ از قلمروسازی زبانی ممکن نبود و زبان فارسی قادر بود فرایندهای حکومت‌مند مؤثر بر ساخت هویت سرزمینی را به‌خوبی پوشش دهد. ضمن اینکه خاستگاه قومی و منطقه‌ای سامانیان در ماوراءالنهر، توجه آنان را به زبان به‌عنوان پدیده‌ای که قادر است امتزاج اسلامیت و باستان‌گرایی را تجلی بخشد معطوف نموده بود. از این‌رو، ارجحیت نهادن به زبان فارسی و حمایت از مورخان و ادبا از دیگر مؤلفه‌های هویتی حکومت‌مند دورۀ سامانیان بود که مؤید رابطۀ دانش و قدرت در برساخت زبان به‌عنوان عنصر اشتراک بین‌الاذهانی در این دوره بود. به‌طورکلی زبان ابزاری مهم در نزد نهاد قدرت است که از آن در جهت غیریت‌سازی با فرهنگ‌های مجاور استفاده می‌نماید. از این‌رو، متون ادبی بازمانده از این دوره سرشار از اندیشه‌های حماسی، غرور ملی و کوشش در جهت احیای مرزهای هویتی بود. ضمن اینکه رونق اقتصادی و گسترش شهرنشینی در این دوره زمینه‌های لازم را برای حمایت از شارحان زبانی و شعرای فارسی فراهم نمود. انتساب نَسَبی به پادشاهان اسطوره‌ای ایران باستان از دیگر مؤلفه‌های گفتمانی ساخت هویت مشترک در دورۀ سامانی بود. برجسته‌سازی مفهوم پادشاه فره‌ایزدی و نقش آن در ایجاد مرزهای ایرانشهر نوعی هویت جمعی بر مبنای شناخت محدودۀ ارضی را برساخت نمود که از تاریخ ایران عصر ساسانی بازنمایی شده بود. این مشروعیت قادر بود با مهار نمودن نیروهای گریز از مرکز مشتمل بر اشراف محلی و طوایف مختلف، هویت سرزمینی و سرنوشت سیاسی مشترکی را در قلمرو سیاسی سامانی ایجاد نمایند. ضمن اینکه استناد به این اندیشه سیاسی پادشاه فره‌ایزدی ایران باستان توانسته بود هرچه بیشتر نظام بوروکراسی سامانیان را متمرکزتر نموده و هویت سرزمینی اقوام و طوایف مختلف را به گونه افزون‌تری در هم ادغام و مرزهای جغرافیای هویتی سامانیان را برجسته‌تر نماید. بنابراین، ساخت هویت سرزمینی در عصر سامانی از طریق برجسته‌سازی مفهوم ایرانشهر دورۀ ساسانی و در تلفیق با آموزه‌های اسلامی و درنتیجه ذیل عملکرد پادشاهان فره‌ایزدی و ارجحیت‌یابی زبان فارسی مفصل‌بندی گردید.

فهرست منابع

۱. احمدی، حمید. (۱۳۸۲). «هویت ایرانی در گسترۀ تاریخ». ***مطالعات ملی***. (شماره ۱۵)، ۴۵-۹.

۲. اسمیت، آنتونی. (۱۳۸۳). ***ملی‌گرایی***. ترجمه مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاد. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳. اشمیت، کارل. (۱۳۹۲). ***مفهوم امر سیاسی***. ترجمه سهیل صفاری. تهران: نگاه معاصر.

۴. ایزدی، حسین، و سید محمد حسینی. (۱۳۹۴). «بخارا و نقش آن در شکوفایی آن». ***تاریخ اسلام***. (شمار ۲)، ۱۳۵-۱۱۶.

۵. بارتولد، واسیلی. (۱۳٦٦). ***ترکستان‌نامه***. ترجمه کریم کشاورزی، تهران: آگاه.

٦. براهوئی، ناهید و همکاران. (۱۳۹۷). «آموزش علوم دینی در مساجد خراسان بزرگ در عصر سامانی». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***. (شمار ۳۰)، ۴۲-۳۱.

۷. بهار، محمدتقی. (۱۳۸۱). ***سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی***. ج۱. تهران: زوار.

۸. بیگدلی، علی. (۱۳۸۳). «سیر تحول و تکوین هویت ملی در ایران». ***مجموعه مقالات گفتارهایی دربارۀ هویت ملی در ایران***. گردآوری داود میرمحمدی. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

۹. پارکر، جان. (۱۳۸٦). **ساخت یابی**. ترجمه حسین قاضیان. تهران: نشرنی.

۱۰. پتروشفسکی، ایلیا. (۱۳۵۹). ***اسلام در ایران***. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.

۱۱. ثواقب، جهانبخش، و اکرم کرمعلی. (۱۳۹۷). «باستان‌گرایی در فرهنگ و ادبیات دوران سامانی». ***تاریخ ایران اسلامی***. (شماره ۲)، ۸٦-٦۹.

۱۲. ثواقب، جهانبخش. (۱۳۹۳). «تأثیر اوضاع عصر فردوسی بر تدوین شاهنامه». ***ادبیات حماسی***. (شماره ۱)، ۱-۳۲.

۱۳. خسروبیگی، هوشنگ، و عبدالله ساجدی. (۱۳۹۴). «بنیان‌های مشروعیت حکومت صفاریان سیستان». ***پژوهشنامه تاریخ محلی ایران***. (شماره ۲)، ۴۵-۲۴.

۱۴. رحمتی، محسن. (۱۳۹۴). «سامانیان و احیاء شاهنشاهی ایران». ***جستارهای تاریخی***. (شماره ۱)، ۷۲-۴۷.

۱۵. رزمجو، حسین. (۱۳۸۸). ***قلمرو ادبیات حماسی ایران***. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۶. رضوی، سید ابوالفضل، و همکاران. (۱۳۹۵). «جایگاه سیاسی امارت در همگرایی جامعه و حکومت ایرانی در دورهٔ اسلامی». ***تاریخ اسلام***. (شمار ۲)، ۱۴۱-۱۲۷.

۱۷. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). ***تاریخ ایران بعد از اسلام***. تهران: امیرکبیر.

۱۸. شجاعی‌زند، علیرضا. (۱۳۷٦). ***مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین***. تهران: مؤسسه فرهنگی تبیان.

۱۹. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۸). ***صور خیال در شعر فارسی؛ تحقیقی انتقادی در تطور ایماژهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران***. تهران: آگاه.

۲۰. فرای، ریچارد. (۱۳۸۸). ***عصر زرین فرهنگ در ایران***. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.

۲۱. فرای، ریچارد. (۱۳٦۵). ***بخارا در قرون‌وسطی***. ترجمه محمود محمودی. تهران: علمی و فرهنگی.

۲۲. فوکو، میشل. (۱۳۸۹). ***دیرینه‌شناسی علوم انسانی***. ترجمه یحیی امامی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۲۳. فوکو، میشل. (۱۳۹٦). ***تولد زیست سیاست (درسگفتارهای کلژدوفرانس)***. ترجمه رضا نجف‌زاده. تهران: نشرنی.

۲۴. فوکو، میشل. (۱۳۷۸). ***مراقبت و تنبیه؛ تولد زندان***. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده. تهران: نشرنی.

۲۵. فیرحی، داود. (۱۳۷۸). ***قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام***. تهران: نشرنی.

۲٦. طباطبایی، سید جواد. (۱۳۹۵). ***تأملی دربارهٔ ایران؛ دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط در ایران***. تهران: مینوی‌خرد.

۲۷. کوشازاده، فاطمه، و همکاران. (۱۳۹۴). «جایگاه آموزش و فضاهای آموزشی در عصر شکوفایی خراسان بزرگ (دورهٔ سامانی) با تأکید بر شهر نیشابور». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***. (شماره ۱۷)، ۵۸-۴۱.

۲۸. لورو، پاسکال، و فرانسوا توال. (۱۳۸۱). ***کلیدهای ژئوپلیتیک***. ترجمه حسن صدوق‌ونینی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

۲۹. مارش دیوید، و جری استوکر. (۱۳۸۴). ***روش و نظریه در علوم سیاسی***. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳۰. مستوفی، حمداله. (۱۳٦۴). ***تاریخ برگزیده***. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

۳۱. مقدسی، ابوعبداله محمد. (۱۳۸۵). ***احسن التقاسیم فی المعرفه الاقالیم***. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: کومش.

۳۲. معروف، غلامرضا، و نادر شایگان‌فرد. (۱۳۹۸). «سبک خراسانی در شعر و معماری». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***. (شماره ۲٦)، ۹۲-۷۱.

۳۳. ممبینی، علی، و سید ابوالقاسم فروزانی. (۱۳۹۷). «عوامل مؤثر در مناسبات سیاسی-نظامی عمرو لیث صفاری و اسماعیل سامانی». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***. (شماره ۳۲)، ۴۲-۳۱.

۳۴. موير، ريچارد. (۱۳۷۹). ***درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی***. ترجمه دره میرحیدر و یحیی صفوی. تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

۳۵. میلز، سی‌رایت. (۱۳۸۲). ***مارکسیست‌ها***. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: لوح فکر.

۳٦. میراحمدی، مریم. (۱۳٦۸). ***نظام حکومت ایران در دوران اسلامی***. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۳۷. ناجی، محمدرضا. (۱۳۸٦). ***فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان***. تهران: امیرکبیر.

۳۸. نرشخی، محمدجعفر. (۱۳۵۱). ***تاریخ بخارا***. ترجمه ابونصر قباوی. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۳۹. نفیسی، سعید. (۱۳۸۲). ***محیط زندگی، احوال و اشعار رودکی***. تهران: امیرکبیر.

۴۰. هروی، جواد. (۱۳۷۱). ***تاریخ سامانیان (عصر طلایی بعد از اسلام)***. تهران: امیرکبیر.

41. Braden, K, and F. Shelly. (2000). ***Engaging Geopolitics***. New York: Prentice Hall.

42. Foucault, M. (2004). “Se´curite´, territoire, population”. Cours au Colle`ge de France (1977e1978). edited by Michel Senellart, Paris: Seuil/Gallimard. (Pages 13e23 translated by Graham Burchell. ***Political Geography as Spaces of security: the example of the town***. Lecture of 11th January 1978’’.

43. Mayhew, Robert. (2009). “Historical Geography 2007- 2008: Foucault’s avatars – still in the driver seat”. ***Progress in Human Geography***. (vol 33), 387-397.

44. Moosavi, S, and M. Kasraei. (2010). “Geopolitical elements of political legitimacy in Bisitun Inscription”. ***Geopolitics Quarterly***. (vol 6), 139-153.

45. Mouffe, Chantal. (2012). ***On the political***. London: Routledge.

46. Wendt, A. (1992). “Anarchy is what states make of it: the social construction of power politics”. ***International Organization***. (vol 46), 391-425.

. “The Seleucid,) 47. Yarshter, E. (1983 Parthian and Sassanid period”. ***The Cambridge history of Iran***. (vol 3). part 1. edited by ehsan yarshater, Cambridge: Cambridge university press.